مسأله کارآمدی دولت از منظر رهیافت وجودی

اولین نکته‌ای که پیش از پرداختن به مسأله کارآمدی و نسبت آن با دولت، باید توضیح داد، این است که مفاهیم اجتماعی، مفاهیم پارادایمیک هستند: منظور از پارادایمیک‌بودن مفاهیم اجتماعی این است که هر مفهومی در یک فضای فکری و علمی ساخته می‌شود و در همان فضای فکری و علمی برای خودش جایگاهی پیدا می‌کند. بنابراین وقتی از کارآمدی صحبت می‌شود که چیست، باید اول بگوییم که کارآمدی از منظر چه پارادایمی مدنظرمان است؟ معمولاً در بحث‌های متداول دانشگاهی امروز، از دو معنا برای پارادایم، به‌خصوص در پارادایم‌های متداول استفاده می‌شود، که یک معنای جامعه‌شناسانه دارد و یک معنای فلسفی. کارآمدی در حوزه جامعه‌شناسی برای اینکه بیشتر رایج است، به معنای اثباتی آن مشهور است و به این معناست که مثلاً در تئوری سیستم‌ها، بین ورودی‌ها و خروجی‌ها توازن وجود داشته باشد.

مثلاً در تئوری‌های کارکردی و ساختاری (فونکسیونالیستی)، وقتی صحبت از کارآمدی



محمد پزشگی

دانشیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

کارآمدی بسته به اینکه در چه پارادایمی از آن صحبت می‌کنیم معنا پیدا می‌کند. یک چارچوبی که می‌توان کارآمدی را با توجه به آن توضیح داد، پارادایم رهیافت وجودی است، یعنی رهیافتی که انسان و عالم را فقط و فقط به وسیله هستی آن‌ها توضیح می‌دهد.

می‌شود، منظور از کارآمدی در این تئوری‌ها، این هست که ظرفیت‌های توزیعی، تخصیصی و نمادین نظام‌های سیاسی، در مسأله توزیع، در مسأله تخصیص و در مسأله نماد، موثر باشد. این یک معنا درباره کارآمدی، در اصطلاحات بسیار مرسومی است که در جامعه ما، در حوزه جامعه‌شناسی مشهور است. البته با متداول شدن دیدگاه‌های جدید جامعه‌شناسی، کارآمدی معانی دیگری پیدا می‌کند. به عنوان مثال در تئوری‌هایی که در زیر مجموعه پارادایم‌های تفسیری قرار می‌گیرند، کارآمدیِ یک نظریه، به فهم عمیق‌تر و موثرتر از پدیده اجتماعی اطلاق می‌شود و وقتی که صحبت از کارآمدی می‌کنیم، منظور از کارآمدی در اینجا این است که آن نظریه بتواند به نحو موثرتری، تاثیرات عوامل پیدا و پنهان محیطی را بر روی یک عامل اجتماعی یا یک پدیده اجتماعی توصیف کند. در حوزه فلسفه علم هم وقتی از کارآمدی صحبت می‌کنیم، منظور از کارآمدی این است که هر یک از پارادایم‌های متداول علوم انسانی چه چیزی را و چه هدفی را و چه معنایی را قصد می‌کنند؛ و آیا در رسیدن به این معنا موفق اند یا نه. به عنوان مثال در پارادایم اثباتی، به دنبال سنجش توان حل‌المسائلیِ این پارادایم هستیم. به خاطر اینکه پارادایم اثباتی بیش از هر چیزی به دنبال این است که بتواند مسائل و مشکلات جامعه بشری را توضیح بدهد و بتواند آن را به نحو هر چه سریع‌تر حل کند.

این در حالی است که وقتی در بحث قبلی می‌گفتیم نظریه سیستمی یا نظریه کارکردی کارآمد است، صحبت بر سر این بود

که آیا Input‌ها و Output‌ها در الگوی سیستمی تناسب دارند یا نه. یا مثلاً ظرفیت‌های تخصیصی، توزیعی، نمادین و پاسخگویی در تئوری‌های کارکردی - ساختاری، آیا وظیفه خودشان را به نحو احسن انجام می‌دهند؟ یا به عبارت جامعه‌شناسانه‌تر کارآمد هستند یا نه؟ کارکردشان مناسب است یا نه؟

این مثال‌ها را برای این مطرح شد که بگوییم که کارآمدی بسته به اینکه در چه پارادایمی از آن صحبت می‌کنیم معنا پیدا می‌کند. یک چارچوبی که می‌توان کارآمدی را با توجه به آن توضیح داد، پارادایم رهیافت وجودی است، یعنی رهیافتی که انسان و عالم را فقط و فقط به وسیله هستی آن‌ها توضیح می‌دهد. در اینجا وقتی که صحبت از کارآمدی می‌شود، منظور این خواهد بود که چه در قوانین طبیعی و چه در قوانین بشری، پدیده‌های اجتماعی را بتوان بر اساس نقشی که در «ایجاد» و «تداوم» وجود یک امر اجتماعی تا یک امر طبیعی، آن را حفاظت می‌کند و گسترش می‌دهند، مد نظر قرار دهیم. بنابراین وقتی صحبت از کارآمدی در رهیافت وجودی می‌شود، منظور این است که اولاً، وجود فقط مختص به وجود مادی نیست و وجود مثالی و وجود عقلی هم هستند. البته در این گفت‌وگو صحبت ما فقط به وجود مادی محدود خواهد بود. وقتی که خودمان را به وجود مادی متمرکز می‌کنیم و از کارآمدی امر اجتماعی صحبت می‌کنیم، منظورمان الگوها، رفتارها، نهادها، گروه‌ها، ساختارها و هر چیزی است که مربوط به اجتماع بشری است. این‌ها ساختشان و عملکردشان در راستای تولید و در راستای حفظ این فاکتورهایی است که انسان را به بهزیستی و به خوشبختی در عرصه اجتماع برساند. بر اساس این معنا، ما باید به این نکته توجه کنیم که کارآمدی، به لحاظ ساختاری از دو جزء اصلی تشکیل شده است؛ یک جزء، وجه صوری و تکنیکال قضیه

است و یک جزء نیز وجه تجویزی و معنوی آن. وقتی که از جزء صوری صحبت می‌کنیم، اگر آن را بخواهیم در مثال دولت تطبیقش بدهیم، اولین چیزی که در کارآمدی مطرح می‌شود، این است که ضرورت تأسیس دولت چیست؟ دولت کدام خلأ را پر می‌کند که نبودش، جوامع بدون دولت را دچار مشکل می‌کند؟ بنابراین در این قضیه، نیت، قصد و اجماع عوامل اجتماعی برای تأسیس امر دولت در اولین گام، برای مشخص شدن معنای کارآمدی است. مثلاً فرض کنید اگر در تئوری هابز به دولت نگاه کنیم، دولت تنها کارکرد اصلی‌ای که دارد، تامین امنیت است. بنابراین دولت، فقط و فقط برای این به وجود می‌آید که بتواند امنیت تولید کند. لاک، صحبت از تنظیم قواعد و قوانین و حفظ آزادی‌ها و دارایی‌ها می‌کند. بنابراین دولت مد نظر لاک، با این قصد و با این اراده ساخته می‌شود.

در حوزه وجودی هم، اولین چیزی که باید پرسیده بشود این است که دولت چه تأثیری و چه نقشی در تداوم هستی بشر دارد؛ به گونه‌ای که گروهی از مردم جمع می‌شوند و به این اجماع می‌رسند که دولتی را تأسیس کنند. پس از تأسیس دولت، آن چیزی که باعث کارآمدی دولت می‌شود، این است که چه عوامل و ساختارهایی باعث تداوم وجود دولت و ارتقای آن می‌گردد تا بتواند آن دلیل اصلی و اولیه ایجاد دولت را بازسازی کند.

در حوزه وجودی هم، اولین چیزی که باید پرسیده بشود این است که دولت چه تأثیری و چه نقشی در تداوم هستی بشر دارد؛ به گونه‌ای که گروهی از مردم جمع می‌شوند و به این اجماع می‌رسند که دولتی را تأسیس کنند. پس از تأسیس دولت، آن چیزی که باعث کارآمدی دولت می‌شود، این است که چه عوامل و ساختارهایی باعث تداوم وجود دولت و ارتقای آن می‌گردد تا

بتواند آن دلیل اصلی و اولیه ایجاد دولت را بازسازی کند. به عنوان مثال، دولت استبدادی و دولت تک‌نفره، تا زمانی کارایی دارد که بتواند نیازهای اولیه بشر، مثل نیاز به مسکن، نیاز به پوشاک، نیاز به امنیت و این‌گونه مسائل اولیه را تأمین کند. اما بعد از یک مدت، وقتی که این نیازها تأمین شد، نیازهای بالاتری برای افراد یک جامعه ایجاد می‌شود، مثل نیاز به عدالت، نیاز به رفاه بیشتر، نیاز به آزادی فردی و... . طبعاً در اینجا سازندگان دولت باید سعی کنند دولت را با درست کردن ساختارها و نهادها از یک سو و با اراده‌های جمعی جدیدتری که این نیازهای ثانویه را رفع کند، کارآمدتر کنند. سپس به همین ترتیب وقتی این نیازها رفع شد، نیازهای بعدی به وجود می‌آید که باعث تداوم دولت می‌شود. آنچه گفته شد بخش تکنیکال و بخش صوری دولت است که شامل احساس نیازها، اراده برای رفع این نیازها و ساختن مواد اجتماعی‌ای است که این نیازها را رفع کند و امر تکنیکال را به انجام برساند، مثل الگوهای رفتاری، قواعد اجتماعی و نهادها.

اما، آنچه که باعث می‌شود یک مسأله مهم مانند کارآمدی، پایا باشد، چنانچه در حکمت متعالیه توضیح داده شده، این است که هر رفتار و کنش، و یا هر جنبه صوری یک کار تا منتهی به یک معنا نشود، نمی‌تواند احساس خوشبختی در انسان به وجود آورد. بنابراین در قسمت دوم، سؤال از این می‌شود که جهت کارآمدی به کدام سو باید باشد؟ مثلاً در دولت هابز می‌توانیم کارآمدی دولت را با فشار و سلطه بیشتر دولت به حداکثر برسانیم. در نظام‌های سرمایه‌داری، کارآمدی دولت با هر چه کوچک‌تر شدن دولت، با هرچه بیشتر فضا دادن به عوامل اقتصادی، تأمین می‌شود. اما موضوع این است که آیا از منظر رهیافت وجودی، می‌توانیم عنوان کارآمدی را بر این

نوع فعالیت‌های تکنیکال اطلاق کنیم؟ درواقع این بخش دوم، بخش هنجاری کارآمدی است که به ما پاسخ منفی می‌دهد. کارآمدی در بخش هنجاری به معنای این است که هر فردی از افراد جامعه، بتوانند آنچه را که قسمت تکنیکال انجام می‌دهد، طلب کنند. بدین معنی که وقتی دولت، فلان رفتارها، نهادها، ساختارها و قواعد را ایجاد و اجرا می‌کند، در راستای تأمین خوشبختی خودشان بپذیرند و یک مشروعیت و مقبولیتی برای این قواعد و رفتارهای تکنیکال قائل شوند. بنابراین به طور خلاصه، از منظر رهیافت وجودی، کارآمدی به معنای تأسیس ابزارها و عوامل تکنیکال بر اساس نیازها، به اضافه جهت‌گیری و جهت‌دهی به این ابزارهای تکنیکال در راستای خوشبختی و بهزیستی جامعه است؛ به طوری که افراد، از اینکه عضو آن جامعه هستند یا شهروند دولت هستند، احساس غرور، افتخار و رضایت داشته باشند.

نکته دیگر این است که مسأله گفتمان‌سازی و معنادهی بر عهده چه بخشی از جامعه است. از منظر رهیافت وجودی، اینکه کارآمدی سیاسی یا اجتماعی شود مهم نیست. آنچه که مهم است این است که کارآمدی انسانی باشد. دلیل این امر هم آن است که که رهیافت وجودی به تحلیل پدیده‌های انسانی، بر اساس وجود انسان و ساختار فطری آدمی می‌پردازد. حال اینکه چگونه یک ساختار دولتی یا یک ساختار اجتماعی صورت‌بندی شود تا بتواند این زندگی انسانی را تحقق ببخشد، بر اساس شرایط و زمان‌ها متفاوت است. یک مثالی از بحث‌های علمای اخلاق هست که وارد حوزه سیاست شده است. در علمای کلاسیک اخلاق، وقتی صحبت از توان‌های انسان می‌کنند، می‌گویند انسان‌ها دارای سه قوه هستند به نام قوه غضب، قوه شهوت و قوه عقل. هر یک از این

قوا وظیفه‌ای را در وجود انسان انجام می‌دهد که ممکن است دچار افراط و تفریط شوند. در اینجا یک قوه چهارمی است به نام قوه عدالت که در عرض این قوا نیست؛ بلکه مسیطر بر این قواست و اوست که تعیین می‌کند چه میزان از قوه غضب، شهوت و عقل برای اداره زندگی در هر مقطعی لازم است. به همین شکل می‌توان در مورد جامعه و کارآمدی هم سخن گفت. کارآمدی که در واقع نقش قوه عدالت را در بدن اجتماعی دارد، بر عهده چه کسی باید باشد؟ یک قاعده کلی وجود ندارد که عهده‌دار این مسئولیت، باید نهادی به نام دولت باشد یا اینکه دولت می‌تواند این کار را در کنار سایر نهادها انجام بدهد؟ فرم و شکل اجرای این امر، بستگی به شرایط زمان و مکان هر جامعه دارد. در بعضی موارد، ممکن است لازم باشد که دولت عهده‌دار این امر باشد. در شرایطی هم لازم نیست که دولت این کار را بکند. بنابراین اینکه متولی این کار دولت باشد یا هر سازمان اجتماعی دیگر، از منظر وجودی مهم نیست. مهم‌تر این است که آنچه که مدیریت کلان یک جامعه را انجام می‌دهد، یک مدیریت انسانی باشد و مطابق با نیازها و شرایط وجودی انسان باشد. آدمی همواره دنبال معناست؛ آدمی همواره دنبال این است که بتواند از فرایندهای تکنیکال به یک جنبه معنایی برسد. یک مثال ساده‌ای در این زمینه وجود دارد. می‌گویند که شادترین ملت‌های دنیا، ملت‌هایی هستند که از نظر اقتصادی فقیرند؛ اما احساس شادی دارند. بنابراین اینکه لازم است مسأله کارآمدی را به دولت سپرد و بعد برای دولت وظایف جدیدی تعریف کرد یا برعکس؛ به شرایط تاریخی هر جامعه برمی‌گردد. نکته مهم در اینجا این است که عدالت اجتماعی، اقتضا می‌کند به هر مقداری که به دولت امکانات، توان، حقوق و قدرت داده می‌شود، به فرمانبرداران و شهروندان نیز به همان میزان حق و حقوق در جهت مخالف داده شود. بنابراین هر حق دولتی، به دنبالش باید یک وظیفه دولتی در پی داشته باشد. چنین به‌نظر می‌رسد که در یک دیالکتیک بین حق و حقوق دولت و شهروندی، بشود به یک کارآمدی رسید.



شرکت توربین‌سازی مپنا - استان البرز